



باران عشق

محمد زارع - لارستان

اگر نیستم مرد میدان عشق
ولی دوست دارم شهیدان عشق
عزیزان مرا دستگیری کنید
که وامانده‌ام در بیابان عشق
بسی خسته‌ام، بسته‌ام، تشنه‌ام
شهیدان ببارید باران عشق
به یاد شب و روزهای سپید
رسانید من را به یاران عشق
چه خوش باشد آنکه که سر خوش رسم
به سر منزل رهسپاران عشق
خزانم خزانم نسیم سحر
مرا هم ببر تا بهاران عشق
تو باد صبا از سر دوستی
نشانیم بده شهر مردان عشق
خدا را بگویند با این غریب
کجایند آن تکسواران عشق
نجاتم دهید از خس و خارها
به سمت گل و لاله زاران عشق
رهایم نمایید از ننگ و نام
به گمنامی نامداران عشق
خدایا نصیبم نما جرعه‌ای
شراب نگاه دو چشمان عشق
کجایند یاران درد آشنا؟
کجایند میراث داران عشق؟
شکوه شهیدان بیاد آوریم
الا ای همه وامداران عشق
چرا دور و گم گشته‌ایم و رها
بیا باز گردیم دامان عشق
چرا خاک نسیان به سر کرده‌ایم
شکستیم آن عهد و پیمان عشق
در آتش چرا دست و پا می‌زنیم
بیا بیم در سایه ساران عشق
چرا سخت در گل فرو رفته‌ایم
نداریم میلی به بستان عشق
سراغی بگیریم از روی صدق
ز یاران خود در گلستان عشق
بیا بید با هم برادر شویم
به یاد دل انگیز دوران عشق
بیا بید از همدگر بگذریم
به یاد شبان گل افشان عشق
بیا بید دور از خط این و آن
نمائیم سر در گریبان عشق
شب و ظلمت و بیم موج و خطر
نجاتی رسان ای تو سلطان عشق
شهیدان ببینید ما تشنه‌ایم!!
ببارید از لطف باران عشق

مردم خوب ایران

حبیب اله زارع

مرحبا بر مردم ایران زمین
مردم باغیرت و خوب و متین
مرحبا بر دین و بر ایمانان
مرحبا بر عهد و بر پیمانان
مرحبا بر این همه دل‌بستگی
مرحبا بر این تلاش و خستگی
مرحبا بر جبهه بر پیکارتان
مرحبا بر این دل بیدارتان
مرحبا بر فکر و بر تدبیرتان
مرحبا بر عقل خوش اندیشان
مرحبا بر این همه دلدادگی
مرحبا بر این همه آمادگی
مرحبا بر رهبر ایران زمین
رهبر فرزانه‌ی خوب و متین
مرحبا بر حوزه و روحانیت
مرحبا بر این همه انسانیت
مرحبا بر دولت فکر و نوید
چون که دارد راه تدبیر و امید
مرحبا بر این زنان باحجاب
حافظان راه ایمان و ثواب
مرحبا بر این جوانان غیور
مردمان پر نشاط با شعور
مرحبا بر پاسدار جان به کف
رزمجویان شجاع باهدف
مرحبا بر ارتش و رزم آوران
مرحبا بر نیروی دریادلان
کن تو محکم ای خدا ایمان ما
بارالها یار باش ایران ما
کن نظر یارب به حق جویان ما
پر توان بنما تو مسئولان ما
ای خداوند کریم و رهنما
خائنین مهد ما رسوا نما

مرد غیور

سلماز حسامی

نیستی خوش بخت ای زن، این منم
کز برایت سازها هر دم زنم
که برایت ساز عشق و گه سرور
گه سه گاه و گاه در آواز شور
زندگی با خنده‌ای رنگین کنم
یا به حرفی تلخ و زهر آگین کنم
که در آغوش بگیرم همچو باد
کز بدی‌هایم نیاری هیچ یاد
گاه خواهم برده باشی؛ بی سؤال
یا کنی آزاد جان؛ مهتر حلال
آری! آری! این منم مرد غیور
که ندارم هیچ جز شلاق زور
نه، تو ای مرد غیور روزگار
نیستی جز بنده‌ی پروردگار
من زنم آنکس که با تصویر تو
می‌شوم آشفته از تدبیر تو
چون تو از غیرت حکایت می‌کنی
یا که از قدرت، حمایت می‌کنی
گر نمی‌دانی بدان ای خیره سر
می‌شوم من مادر خیرالبشر
من تو را چون سایه بر سر می‌شوم
بر تو مانند مادر می‌شوم
هوشدار ای مرد مغرور ای شرور
عاقبت در دست زن هستی چو مور

نقدی بر دو مجموعه «ردپا» و «سایه‌ها» از آوا رضایی

«قسمت اول»

حامین فقیری



دو مجموعه‌ی شعر هر یک با حال و هوایی خاص،
اولی شعرها معنا پذیر و دست یافتنی و دومی در
فضایی گریزان و پست مدرن یا به قولی انتزاعی که
بیشتر یادآور مدرنیسم حاد در نقاشی است. در رد پای
معکوس اندیشه‌ها راحت و دلپذیرند و مفاهیم روایت
وار در هم تنیده شده است.
صدای پای می‌شوم
انگار کسی مرا می‌پاید.
بر می‌گردم
هیچ نیست
از رد پای معکوس دور می‌شوم.
در این شعر که نام کتاب از آن به امانت گرفته شده
چند واژه کلیدی فضای ملموسی برای خواننده ایجاد
می‌کند فاعلتا پشت این فضا باید منطق هم غنوده
باشد. صدای پا = نشانه از حرکت است برای اینکه این
صدا باز می‌گردد به پاهایی که راه می‌روند.
بایدن = معمولاً پنهان شدن و مواظبت حرکات کسی
بودن را تداعی می‌کند اما در این شعر این عمل با
حرکت (صدای پا) تلفیق شده است. البته شاعری که
مقدمه شروع شعرهای پست مدرن را تمرین می‌کند
جوابگوی این مسائل نیست. چرا که اگر خواننده و رد
پای معکوس را خلاف جهت فاعل قضیه تصور کند
که از کنار او گذشته و حالا دارد دور می‌شود باز هم
نمی‌تواند عمل پاییدن را توجیه کند.
در چند سطر مقدمه (صفحه ۶) حکم کلی داده شده

بدین مضمون که دیگر خواننده شعرهای بلند را بر نمی
تابد پس باید به شعرهای کوتاه روی آورد البته آوا
رضایی (فتوحی) به خوبی می‌داند شعر اگر شعر ناب
باشد هیچکس به بلندی و کوتاهی آن نمی
اندیشد. منظومه‌های افسانه (نیما) آبی، خاکستری، سیاه
حمید مصدق و آرش کمانگیر از این جمله‌اند.
و کوتاه‌تر شعرهای اخوان و منوچهر آتشی خودمان، اما
شعرهای دیگر اینچنین نیستند هم از نظر انتخاب واژه و
هم معنای واحد منجمند. خواننده خیلی راحت با
احساس شاعر همدردی و همذات پنداری می‌کند.
آینه‌ها!
بشکنید سکوت شیشه‌ای
قلب‌ها!
بوسه‌زیند
پیشانی خاکستر
هو! شعر تازه می‌خواهد
بیاثید
باران بخوانیم!

از شاخه‌های عریان
عبور می‌کند
دست شاخه‌های تیره
و مشغولی ذهن آینه
ماه مصلوب را نمی‌شکست
راز آخرین نگاه
به آهی نشست
در چشم مرگ و
زن.
می‌بینیم که اندیشه‌ها مدرن و زیباست. واژه‌ها به دنبال
کلیتی در پروازند که تکلیف را برای خواننده شعر
شناس مشخص می‌کند در شعر اول شاعر به آینه‌ها و
قلب خطاب می‌کند و از آنها می‌خواهد کاری کنند
چرا که هوا شعر تازه می‌خواهد و جمله‌ی آخر بیایید
باراند بخوانیم درخشان است چرا که حاصل باران تمام
نیکی‌های منتشر در روی زمین است.
صدایم کردی و
فرو رفتی
در ماسه‌های ساحل
برآمدم از
امواج دریا و
کم آوردم از چیزی
که خود
نمی‌یابمش.

ادامه دارد...

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه
یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در
ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی
برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

